

کلمه توحید از منظر اصولیین و امام خمینی

در این مقال برآنیم تا یکی از مباحث مطرح شده در علم اصول فقه را بازخوانی کنیم. قبل از شروع بحث اصلی و ضمن اعتراف به عجز علمی خویش لازم می‌دانم تا ابتدا نکاتی را در مورد موضوع این نوشتار یادآوری کنم:

الف) موضوع مورد بحث بیشتر به مباحث علم کلام شباهت دارد تا مباحث علم اصول. اما به مناسبت بحث «مفهوم استثناء» در کتابهای اصولی این موضوع نیز در این کتابها مورد بررسی و مناقشه قرار گرفته است. به طور کلی می‌توان گفت این موضوع از مباحث استطرادی علم اصول است.

ب) تعرض تقریباً جمیع اصولیین متأخر به این موضوع، بیشتر از باب آن است که این موضوع در متون اصلی علم اصول مطرح شده است و شرح و تعلیق این متون، بویژه کفایه الاصول مرحوم محقق خراسانی، می‌طلبیده است تا هر آن کس به این مهم مشغول می‌گردد این بحث را نیز مورد نظر قرار دهد.

ج) در این نوشتار بیشتر تلاش شده است تا جنبه اصولی این موضوع مد نظر قرار گیرد، گرچه ناگزیر به حوزه‌های ادبیات و تفسیر نیز داخل شده‌ایم. در واقع، اگر این موضوع از زاویه‌ای دیگر بررسی می‌شد، طبعاً شیوه استدلال دیگری را می‌طلبید و احتمالاً نتایج به طریق دیگری حاصل می‌شد.

د) آنچه مورد بحث قرار می‌گیرد، صرفاً مناقشه‌ای علمی است و ضمن آنکه نشانه دقت نظر اصولیین بزرگوار - علیهم‌الرحمه - می‌باشد، چون و چرایی است در دفتر درس

و بحث. ظاهراً بحث مورد نظر کمتر ثمره‌ای در پی داشته باشد، ولی بسیاری از اهل تحقیق معتقدند نداشتن ثمره علمی نه تنها از ارزش آن نمی‌کاهد، بلکه می‌تواند منشأ جوشش و بینشی ژرف در ساخت اندیشه گردد و این ادعا دفتری گشاده می‌طلبد که دربارهٔ حدود و ثغور آن به بحث بنشینیم و امیدواریم که چنین مهمی حاصل آید.

اینک به بررسی موضوع مورد بحث در این نوشتار می‌پردازیم.

۱- از جمله مباحث علم اصول، بحث مفاهیم و از جمله مفاهیم مورد بررسی در این علم «مفهوم استثناء» است. پرسشی که در مورد این مفهوم مطرح می‌شود این است که آیا از جمله‌ای که همراه استثناء واقع می‌شود، دو حکم استفاده می‌شود یا یک حکم؟ به بیان دیگر، آیا جمله حاوی استثناء، همان‌طور که حکم را در مستثنی‌منه ثابت می‌کند، حکم را از مستثنی سلب می‌نماید یا خیر؟ به عنوان مثال، آیا از جمله «اکرم القوم الاً زیدا» علاوه بر آنکه وجوب اکرام قوم استفاده می‌شود، عدم وجوب اکرام زید نیز فهمیده می‌شود یا اینکه جمله مذکور نسبت به اکرام زید ساکت است و احتمال دارد جمله دیگری متعرض بیان حکم اکرام زید شود؟ تقریباً تمام اصولیین مفهوم استثناء را پذیرفته و تصریح کرده‌اند که استثناء از جمله سلّیه، حکم ایجابی را در مستثنی ثابت می‌کند و استثناء از جمله ایجابیه، حکم را به صورت سلّبی در مستثنی برقرار می‌سازد (آخوند خراسانی *کفایة الاصول* ج ۱: ۲۰۹؛ امام خمینی *منهاج الوصول* ج ۲: ۲۲۵). آنان برای اثبات این مدعای خود استدلال‌هایی نیز آورده‌اند. (البته از ابوحنیفه نقل شده که این مفهوم را قبول ندارد و استدلال‌هایی برای رد آن آورده که ارائه آنها از حوصله این مقال بیرون است) (عضدی شرح *مختصر الاصول*: ۲۶۵). از جمله استدلال‌ها، استدلالی است که مرحوم شیخ انصاری و مرحوم صاحب *فصول* مطرح کرده‌اند (اصفهان *فصول الغرویه*: ۱۹۵؛ انصاری *مطالع الانظار*: ۱۸۷). اقامه این استدلال سبب بحثها و مناقشاتی شده است که به بررسی آن می‌پردازیم.

۲- ایشان با تمسک به کلمه توحید، یعنی «لا اله الا الله» مدعی هستند که استثناء مفهوم دارد. استدلال ایشان چنین است که - بنابر نقل تاریخ - اعراب فقط با گفتن کلمه توحید و شهادت به رسالت حضرت نبی اکرم^(ص) به دین مبین اسلام مشرف می‌شدند. پس شهادت به این دو جمله در دیدگاه نبی مکرّم اسلام^(ص) برای ورود به اسلام کفایت

می کرده است و این خود دلیل بر آن است که استثناء دارای مفهوم است. چرا که اگر استثناء فاقد مفهوم می بود، جمله مذکور صرفاً نفی خدایان را بیان می کرد و اثبات خدای واحد - جل و اعلی - را متکفل نمی بود. پس همین که رسول گرامی اسلام، اعراب را به صرف گفتن این جمله داخل در اسلام می دانستند دلیل بر آن است که استثناء مفهوم دارد. برخی از بزرگان بر این استدلال خدشه هایی وارد کرده اند (آخوند خراسانی *کفایة الاصول*: ۲۰۹)، اما ما موضوع سخن خود را بیشتر به نکاتی اختصاص می دهیم که به واسطه این استدلال، در کلمات اصولیین رایج شده است.

۳- قبل از ورود به بحث، لازم است ابتدا نکاتی را از ادبیات عرب در مورد حرف «لا» متذکر شویم. حرف «لا» در ادبیات عرب سه معنای اصلی دارد (ابن هشام *معنی اللیب* ج ۱: ۳۱۳):

یک) «لا»ی نافی که چندین معنا دارد و دو معنای آن مشهور و مورد ابتلاست:
الف: «لا»ی نفی جنس که «لا»ی تبرئه هم نامیده می شود (سیوطی *البهجة الموضیه* ج ۱: ۱۲۶) و همانند «ان» عمل می کند، به این معنا که بر سر مبتدا و خبر وارد می شود و مبتدا را که همان اسم «لا» است مبنی بر فتح می کند. (توجه شود که اسم «لا» منصوب نمی شود بلکه مبنی بر فتح می شود) و خبر را که خبر «لا» باشد بر اعراب قبل، یعنی رفع باقی می گذارد. از ویژگیهای این «لا» آن است که خبر آن در موارد بسیار زیادی بخصوص در نزد اهل حجاز محذوف واقع می شود (سیوطی *البهجة الموضیه* ج ۱: ۱۳۳)؛ مثل «قالوا لاضیر» (شعراء: ۵۰) و «فلا فؤت» (سبا: ۵۱).

ب: «لا»ی شبیه لیس که همانند «لیس» عمل می کند، به این معنا که بر مبتدا و خبر وارد می شود و اسم آن را که همان مبتداست مرفوع و خبر آن را منصوب می کند (ابن هشام *معنی اللیب*: ۳۱۶).

دو) «لا»ی ناهیه که بر سر فعل مضارع در می آید و معنای نهی ایجاد می کند (ابن هشام *معنی اللیب*: ۳۲۲).

سه) «لا»ی زاید که برای تأکید می‌آید. همان طور که در آیه شریفه «لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِيَامَةِ» (قیامت: ۱) آمده است.

روشن است که «لا» در کلمه شریفه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» از سنخ «لا»ی نفی جنس است و خبر آن حذف شده است. از آنجا که بنابر نظر اکثر علمای نحو نمی‌توان جمله‌ای را بدون خبر در نظر گرفت مجبوریم خبر آن را در تقدیر گرفته و این جمله را با توجه به خبر محذوف معنا کنیم. (البته برخی در این مورد که همیشه لازم باشد برای «لا» خبری را در نظر گرفت تشکیک کرده‌اند که نظر این افراد را در ادامه مطرح خواهیم کرد).

۴- حال با توجه به اینکه خبر «لا» حذف شده باشد به تبیین محل نزاع می‌پردازیم. سؤال این است که خبر محذوف در جمله شریفه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» چیست؟ در پاسخ دو احتمال به ذهن می‌آید. خبر یا می‌تواند «موجود» باشد یا «ممکن». مطابق قواعد ادبیات عرب هر جا مطلبی حذف شده باشد و قرینه بخصوصی نیز در کار نباشد باید به سراغ مشتقات افعال عموم از قبیل «موجود»، «کائن» و... رفت. حال، اگر خبر محذوف «موجود» باشد، در جمله یاد شده - با توجه به آنچه در بند ۱ آوردیم - یک حکم سلبی و یک حکم ایجابی داریم: «لا اله موجود» و «الله موجود» و اگر خبر محذوف «ممکن» باشد دو حکم ما به این صورت در می‌آید: «لا اله ممکن» و «الله ممکن».

توحید، یعنی اثبات وجود حق تعالی و نفی امکان الوهیت از غیر او (سبزواری شرح منظومه ج ۲: ۵۱۱). انسان برای آنکه موحد شناخته شود باید به این هر دو شهادت دهد؛ یعنی هم باید به وجود حق تعالی شهادت دهد و هم شهادت دهد که خدایی غیر از او ممکن نیست. اکنون با توجه به معنای توحید، اگر خبر محذوف در کلمه توحید را «ممکن» فرض کنیم، نفی امکان الوهیت از غیر می‌شود ولی وجود حق تعالی مورد شهادت قرار نمی‌گیرد، بلکه امکان وجود حق تعالی مورد شهادت قرار می‌گیرد و هستند ممکن الوجودهایی که موجود نیستند، مانند عنقا که ممکن است اما موجود نیست. اگر خبر محذوف را «موجود» در نظر بگیریم وجود حق تعالی مورد شهادت واقع شده است ولی آنچه از خدایان دیگر

۱. البته این آیه به صورتهای دیگر نیز تجزیه شده است.

سلب شده، وجود آنهاست و نه امکان آنها. در حالی که پیشتر دانستیم آنچه در توحید لازم است شهادت به ممکن نبودن خدايان ديگر است و نه صرفاً موجود نبودن آنها (انصاری *مطرح الانتظار*: ۱۸۸؛ آخوند خراسانی *کفایة الاصول* ج ۱: ۲۱۰؛ حائری یزدی *دررالفوائد* ج ۱: ۲۰۷).

۵- مرحوم آخوند خراسانی (*کفایة الاصول* ج ۱: ۲۱۰) و به تبع ایشان مرحوم نائینی (کاظمی خراسانی *فوائد الاصول* ج ۲ و ۱: ۵۰۱؛ خویی *اجود التقریرات* ج ۲: ۲۸۶)، مرحوم آقا ضیاء عراقی (برجوردی *نهایة الافکار* ج ۲ و ۱: ۵۰۲)، مرحوم آیت الله خویی (*محاضرات فی اصول الفقه* ج ۵: ۱۲۷)، مرحوم آیت الله بجنوردی (*منتهی الاصول* ج ۱: ۴۴۱) — علیهم الرحمة — هر کدام با تفاوتهای اندکی که در تقریر مطلب دارند، تلاش کرده‌اند تا اشکال مطرح شده را پاسخ گویند. پاسخ مرحوم آخوند^(۳) این است که لفظ «الله» که در مستثنی منه ذکر شد، به معنای واجب الوجود است و آنچه در جمله شریفه خبر واقع شده «امکان عام» است، زیرا فقط می‌توان امکان عام را بر خدا حمل کرد و حمل امکان خاص بر واجب الوجود به تناقض می‌انجامد. چون قسیم یک شیء را نمی‌توان محمول آن شیء قرار داد.^۱ بنابراین اگر خبر محذوف را «ممکن» در نظر بگیریم جمله شریفه چنین می‌شود: «لا واجب الوجود ممکن بامکان عام و الله ممکن بامکان عام». همین که واجب الوجودی ممکن نبود معلوم می‌شود ممتنع است و همین که الله — تبارک و تعالی — ممکن است معلوم می‌شود موجود است، چرا که واجب اگر ممکن باشد موجود است و اگر موجود نباشد ممتنع است.

اگر خبر محذوف را «موجود» در نظر بگیریم جمله شریفه چنین می‌شود: «لا واجب الوجود موجود و الله موجود» و همین که نفی وجود از واجب الوجودی شد معلوم می‌شود که ممتنع است. به عبارت دیگر، در واجب الوجود امکان باوجود، مساوق است و لذا هر

۱. امکان خاص قسیم وجوب و امتناع است. آنچه واجب است ممکن نیست و آنچه ممکن است واجب نیست. ولی امکان عام حالتی است اعم از وجوب و امکان، یا اعم از امتناع و امکان به عبارت دیگر، در امکان عام آنچه منتفی است یک ضرورت است (با ضرورت وجوب و یا ضرورت امتناع) در حالی که در امکان خاص طرفین ضرورت (هم امتناع و هم وجوب) سلب می‌شوند (مدرس یزدی *حاشیه ملا عبدالله علی التمهید*: ۲۱۹؛ مظفر *المنطق* ج ۳ و ۲ و ۱: ۱۶۷) و به این دلیل می‌توان گفت: «واجب الوجود ممکن است به امکان عام» در حالی که نمی‌توان واجب الوجود را به امکان خاص ممکن نامید.

کدام از دو کلمه «ممکن» و «موجود» خبر واقع شوند، نقش دیگری را نیز ایفا می‌کنند؛ یعنی هم امکان و هم وجود را از خدایان نفی می‌کنند و هم امکان و هم وجود را در ذات باری تعالی اثبات می‌کنند. بزرگانی از جمله مرحوم امام، مرحوم محقق اصفهانی و مرحوم آیت الله بروجردی و همچنین شهید آیت الله سید مصطفی خمینی - علیهم‌الرحمه - بر این استدلال مرحوم آخوند^(۵) اشکال کرده‌اند:

الف) کلمه «اله» در عرف عرب نه تنها به معنای واجب الوجود استعمال نشده و در کتابهای لغت آن را «معبود» معنا کرده‌اند (ابن فارس معجم مقاییس اللغة ج ۱: ۱۲۷؛ فیروزآبادی القاموس المحيط ج ۴: ۳۹۹)، بلکه در استعمال مجازی هم از «اله» به معنای واجب الوجود استفاده نشده است (مروج شوشتری منتهی الدراییه ج ۳: ۴۳۲). شاید در اصطلاحات علوم فقهی چنین وضع و یا چنین استعمالی مرسوم باشد، اما در محاورات یومیة اعراب چنین نیست. پیامبر اکرم^(ص) در حالی این جمله شریفه را به عنوان شهادت از عرب و غیر عرب می‌پذیرفتند که بسیاری از آنها کمترین اطلاعی از اصطلاحات فلسفی نداشتند (منتظری نهاية الاصول: ج ۲ و ۱: ۳۱۳؛ تقوی اشتهاردی تنقیح الاصول ج ۲: ۳۲۱؛ امام خمینی مناهج الوصول ج ۲: ۲۲۶). به بیان دقیقتر، اصلاً در آن زمان علوم فلسفی چنین اصطلاحی به این معنا نداشتند. از اخبار منقول از ائمه می‌توان استفاده کرد که کلمه «اله» یا به معنای خلق «إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ» (مؤمنون: ۹۱) بوده یا معبود (خمینی تحریرات فی الاصول ج ۵: ۱۷۵).

ب) اساساً ممکن نیست «اله» در موضوع مورد بحث ما به معنای واجب الوجود باشد، چرا که پیامبر اکرم^(ص) وقتی این جمله را از کفار عرب می‌پذیرفتند که آنان بتها را می‌پرستیدند، اما بتها را واجب الوجود نمی‌دانستند (اصفهانى نهاية الدراییه ج ۳: ۴۳۲).

۶- در جواب اشکال بر کلمه توحید گروهی، از جمله شهید ثانی^(۶)، چنین پاسخ داده‌اند (حائری یزدی در الفوائد ج ۲ و ۱: ۲۰۷؛ مشکینی حاشیه کفایه ج ۲: ۳۳۲) که همان‌طور که در ادبیات عرب «کان» ای تامه داریم، «لا» هم در این جمله، اسمیه و تامه است و به این دلیل اصلاً محتاج خبر نیست تا مشکلی پدید آید. همچنین، بعضی از بزرگان اضافه کرده‌اند که در تمام مواردی که عرب از «لا» بدون خبر استفاده کرده است، «لا» تامه بوده و اصلاً محتاج خبر نیست (خویی محاضرات فی اصول الفقه ج ۵: ۱۴۷).

این پاسخ مورد مناقشه گروهی از بزرگان از جمله مرحوم مشکینی و مرحوم آیت الله حائری یزدی - علیهما الرحمه - قرار گرفته است. چرا که اولاً، بر فرض که «لا» تامه باشد و محتاج خبر نباشد، باز مشکلی حل نمی‌شود، زیرا معنا کماکان نفی وجود از خدایان است و نه نفی امکان از ایشان (حائری یزدی در *الفوائد* ج ۲ و ۱: ۲۰۷). به عبارت دیگر (این تعبیر مرحوم مشکینی در تقریر مطلب است)، هر قضیه محتاج جهت است و جهت به معنای کیفیت نسبت میان موضوع و محمول (مظفر *المنطق*: ۱۶۶، مدرس یزدی *حاشیه ملا عبدالله علی التهذیب*: ۵۹) می‌باشد. در این صورت اگر جهت قضیه «ضرورت» باشد معنا چنین می‌شود: «اله معدوم است بالضرورة جز الله» و این جمله جز امکان حق تعالی مدلولی را بیان نمی‌کند و از اثبات وجود حق تعالی قاصر است و اگر جهت قضیه «فعلیه» باشد معنا چنین می‌شود: «اله معدوم است بالفعل جز الله» و این جمله نفی وجود از خدایان می‌کند و نه نفی امکان (مشکینی *حاشیه کفایه* ج ۲: ۳۳۲). شاید بتوان به تقریر مرحوم مشکینی اشکالی به این صورت متوجه ساخت که آنچه باعث پیدایش قضایای موجهه می‌شود جهت است. در قضایای ثلاثیه که مفاد «کان»ی ناقصه می‌باشد این جهت قابل تصور است، ولی در قضایای ثنائیه که مفاد «کان»ی تامه هستند این جهت قابل تصور نیست، چرا که جهت نسبت ثبوت محمول برای موضوع است در حالی که در قضایای ثنائیه، ثبوت موضوع محل بررسی است و بس. به هر حال، در هر صورت ملاک موجود در قضایای موجهه در موضوع مورد بحث ما قابل تصور است. در نتیجه راه حلی که «لا»ی تامه را مطرح می‌سازد با بیان مرحوم محقق حائری قابل تأمل و تخریب است. ثانیاً، هرچند نقل است که «لا» به صورت تامه نیز استعمال شده است (سیبویه *الکتاب* ج ۱: ۴۲۱) ولی حمل جمله شریفه بر استعمالات نادر چندان پسندیده نیست.

۷- مرحوم آیت الله حائری یزدی برای دفع اشکال به این صورت استدلال کرده‌اند که «اله» به معنای خالق است و جمله مذکور چنین معنا می‌شود: «خالق تمام موجودات موجود نیست جز خدا» که نتیجه این می‌شود که بقیه موجودات مخلوقات حق تعالی هستند و می‌دانیم که هر چه مخلوق است، ممکن است (حائری یزدی در *الفوائد* ج ۲ و ۱: ۲۰۷). محقق

اصفهانى در مقابل اين استدلال پاسخى آورده‌اند (پاسخ ايشان در كلمات بعضى از متأخرين نيز به چشم مى‌خورد)، بدین ترتيب که اگر چه «اله» در كلمات بعضى متأخرين نيز به معنای خالق به کار رفته است (مؤنون: ۹۱)، لکن جمله شریفه بر فرض مذکور یک حکم سلبی دارد (غیر خدا خالق نیست) و یک حکم ایجابی (خدا خالق است). مخلوقیت دیگر از مدلولات این جمله نیست، بلکه حکم عقل است و به این دلیل مورد شهادت قرار نمی‌گیرد (اصفهانى *نهایة الدرایة* ج ۲: ۱۸۰؛ حسینی روحانی *زبدة الاصول* ج ۲: ۲۸۵). به عبارت دیگر، جمله‌ای که به عنوان شهادت قرار می‌گیرد باید با دلالت مستقیم خویش، مطلبی را که مورد شهادت است بنمایاند نه اینکه با اضافه شدن به ادله عقلی دیگر مطلب را تبیین کند.

۸. بزرگانی چون مرحوم امام، مرحوم اصفهانى و مرحوم آیت الله بروجردی، به مشکلی که در مورد کلمه توحید مطرح شده چنین پاسخ داده‌اند که اعراب اصل وجود حق تعالی را قبول داشتند و تنها معتقد بودند خدایان دیگری هم هستند که خدای تعالی رب آنهاست. خدایان ارباب عالم هستند که مسئولیت تربیت موجودات را برعهده دارند (طباطبایى *المیزان* ج ۱۷: ۴ - ۲۳۳). به عبارت دیگر، آنها واسطه در فیض هستند. بنابراین، می‌توان گفت ايشان در توحید ذات و توحید صفات مشکلی نداشتند و تنها در عبادت، مشرک محسوب می‌شدند. آنان خدایان را به عنوان شفیع می‌پرستیدند و قرآن از قول ايشان می‌فرماید: «ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (زمر: ۳) و جمله شریفه در مقام شهادت بر بطلان عقیده ايشان وارد شده است و به این دلیل کلمه «اله» به معنای معبود به کار رفته و خبر هم «موجود» است و جمله چنین معنا می‌شود: «معبودی موجود نیست مگر خدا» و اساساً این جمله، برای شهادت بر توحید در عبادت وارد شده و توحید در ذات امری مفروغ عنه بوده است (اصفهانى *نهایة الدرایة* ج ۲: ۴۴۲؛ منتظری *نهایة الاصول* ج ۲ و ۱: ۳۱۳؛ امام خمینی *مناهج الوصول* ج ۲: ۲۲۶؛ مروج شوشتری *منتهی الدرایة* ج ۳: ۴۳۳). به تعبیری «اله» به معنای مستحق عبادت است؛ یعنی «هیچ کس مستحق عبادت نیست جز خدا» (حکیم *حقایق الاصول* ج ۱: ۴۷۷؛ خمینی *تحریرات فی الاصول* ج ۵: ۱۷۶).

بعضی از بزرگان از جمله صاحب *آراء الاصول* به این مطلب اشکال کرده‌اند که در تاریخ اگر نگوییم بسیاری از مردم از جمله ثنویه، توحید ذات را قبول نداشتند، مسلماً این

نکته که توحید ذات در بین جمیع مشرکین امری پذیرفته شده بوده محل تردید است و به این جهت کلمه توحید باید متضمن شهادت به توحید ذات هم باشد (فانی اصفهانی *آراء الاصول* ج ۲: ۲۹۱).

مرحوم شهید سید مصطفی خمینی نیز ضمن تأکید بر این مطلب اضافه کرده‌اند: بر فرض که در آن زمان چنین بوده است، لکن این از مسلمات اسلام است که کافری که معتقد بر ذات باریتعالی - جلّ و اعلیٰ - نیست هم اگر این جمله و جمله «محمد رسول الله» را ادا کند، داخل در دین اسلام می‌شود. درحالی که با توجیه مذکور، تنها این جمله می‌تواند مشرکین در عبادت را داخل در اسلام کند و نمی‌تواند به عنوان شهادت چنان کافرینی محسوب شود.

۹- مرحوم آیت الله شهید مصطفی خمینی دو راه حل دیگر نیز ارائه کرده‌اند (خمینی *تحریرات فی الاصول* ج ۵: ۱۷۶):

الف) خبر هم «ممکن» باشد و هم «موجود» و این از ناحیه ادبیات عرب مشکلی ایجاد نمی‌کند.

ب) خبر در هر مقام به اختلاف حالات تفاوت می‌کند. اگر مقام، مقام شهادت بر توحید در عبادت است به گونه‌ای و اگر مقام شهادت بر توحید ذات است به گونه‌ای دیگر (خمینی *تحریرات فی الاصول* ج ۵: ۱۷۷).

به نظر می‌رسد می‌توان به دومین راه حل ایشان اشکالاتی وارد کرد، چرا که هر کس یکبار شهادت بدهد وارد دین مبین اسلام می‌شود و با این حساب اگر کافر غیر معتقد به حضرت حق یکبار کلمه توحید را بر زبان جاری سازد، مسلمان به حساب می‌آید. در این صورت آن «لا اله الا الله» که یکبار ادا شده است چه معنایی دارد؟ دانستیم هر چه خبر واقع شود، نمی‌تواند جمله‌ای بسازد که تمام توحید را افاده کند.

۱۰- از آنچه گذشت به نظر می‌رسد می‌توان به یکی از سه طریقه متوسل شد:

الف) راه حل صاحب *تحریرات* آیت الله شهید این است که خبر دو لغت است که به صورت مشترک نقش خبر «لا» را ایفا می‌کند و چنان که ابن مالک در *القیه* و سیوطی در شرح خویش بر *القیه* تصریح کرده‌اند، این امر در ادبیات عرب امری رایج و متداول است

«واصبروا بائین او باکثرا عن واحد لهم سراة شعرا» (سیوطی البهجة المرضیه ج: ۱۱۰). همین نکته را ابن هشام نیز مورد تصریح قرار داده است (ابن هشام اوضح المسالك ج: ۱: ۲۲۸) و دیگری این را اختیار جمهور علمای نحو معرفی کرده است (عبدالحمید عمدة السالك ج: ۱: ۲۲۸). در این صورت جمله شریفه می‌فرماید: «هیچ خدایی ممکن و موجود نیست و خدای تعالی ممکن و موجود است».

ب) راه حل حضرت امام (امام خمینی مناهج الوصول ج: ۲: ۲۲۶؛ سبحانی تهذیب الاصول ج: ۱: ۴۵۸؛ تقوی اشتهازی تنقیح الاصول ج: ۲: ۳۲۱) - مطابق عقیده‌ای که در شماره ۸ گذشت - این است که اعراب اصل وجود خدای تعالی را قبول داشتند و تنها در عبادت شرک می‌ورزیدند و لذا خبر در جمله شریفه «ممکن» است و معنای جمله چنین می‌شود: «خدایان ممکن نیستند و خدای تبارک و تعالی ممکن است» و این معنا با ضمیمه اینکه وجود خدا مسلم می‌باشد و همه کس حتی کسانی که به ظاهر خدا - جل و اعلی - را نپذیرفته‌اند، در درون خویش به وجود آفریدگاری واقف هستند و فطرت آدمی همیشه به صورت ارتکازی به وجود حق - سبحانه و تعالی - رهنمون است و لذا اصل وجود خدا در پیشگاه همه افراد بشر مسلم و مفروغ عنه است، راهگشای مطلوب می‌باشد. مطابق این بیان - اگر چه می‌توان آن را مورد بحث قرار داد - اشکالات صاحب تحریرات و صاحب آراء الاصول که در شماره ۸ بیان شد بر طرف می‌شود.

ج) راه حلی که می‌توان آن را، در صورت تبیین مفصلتر، بهترین راه حل قلمداد کرد این است که آنچه باعث ورود یک فرد به اسلام می‌شود صرفاً اثبات وجود حق تعالی و نفی وجود دیگر خدایان است و اثبات صفات ذات حق در مراحل بعد و از مراتب کمال اعتقادات است و همچنین نفی امکان خدایان در مرتبه نخست از ایمان جایی ندارد و به نظر می‌رسد عدم اعتقاد به صفات حق تعالی اگر منجر به تکذیب نبی و یا نفی وجود خدای واحد - جل و اعلی - شود، باعث خروج از دین نمی‌گردد و این مبنا که می‌تواند در دایره‌ای وسیعتر مورد بحث قرار گیرد از جمله مبانی است که می‌تواند مشکل گشای بحث

ما باشد.^۱ بنابراین خبر در جمله شریفه موجود است و با این خبر، توحید در مرتبه‌ای که برای تشرف به دین اسلام لازم است مورد شهادت قرار می‌گیرد. این جواب به واسطه آنکه خبر را در جمله شریفه «لا اله الا الله موجود» تصویر می‌کند، بر جوابی که در ذیل شماره ۱۰ / ب آورده‌ایم ترجیح دارد، چرا که «موجود» از مشتقات افعال عموم به حساب می‌آید، در حالی که «ممکن» چنین خصوصیتی ندارد و پیشتر متذکر شدیم که در مواقعی که لغتی بدون قرینه خاص حذف شود، مطابق قاعده باید از افعال عموم به جای آن استفاده کرده بنابراین، می‌توان در صورت اثبات جواز اینکه «لا» می‌تواند بدون خبر استعمال شود، با توجه به آنچه در اینجا مطرح کردیم جوابی را که از مرحوم شهید ثانی در شماره ۶ نقل کردیم نیز مصحح اشکال بدانیم.

سخن آخر

به نظر می‌رسد تمام آنچه توسط اصولیون بزرگوار نگاشته شده است با توجه به یک اصل مفروض است، به این بیان که گویی همه ایشان پذیرفته‌اند که آنچه برای «لا» خبر می‌باشد برای مستثنی نیز به عنوان خبر قرار داده می‌شود و لذا گفته‌اند اگر «لا اله موجود» را بپذیریم باید در ادامه «الله موجود» را قبول کنیم و اگر «لا اله ممکن» را طرح نمودیم، باید «الله ممکن» را نتیجه بگیریم. این در حالی است که می‌توان گفت - و بر این نکته تأکید کرد و غیر آن را باطل شمرد - که ساختار «لا... الا...» در ادبیات عرب وقتی به کار می‌رود که معنایی متفاوت با کلام اصولیون مد نظر باشد. چنانکه وقتی گفته می‌شود «لا قادر الا الله»، مراد آن نیست که «قادری موجود نیست و خدا موجود است» بلکه مراد آن است که «هیچ کس قادر نیست و خدا قادر است» و یا اگر گفته می‌شود «لا وصی الا علی» مراد آن است که «هیچ کس وصی نیست و علی وصی است» پس در این ساختار آنچه در عقد مستثنی منه مطرح می‌شود نفی «اسم لا» از هر فردی است که امکان وجود داشته باشد و

۱. در دفاع از این عقیده می‌توان به فتاوی فقهای عظام درباره موضوع مرتد و احکام آن تمسک جست که بحث مفصلتری را می‌طلبد (عروة الوثقی مسألة نجاست کافر).

آنچه در عقد مستثنی مطرح می‌شود اثبات آن صفت برای مستثنی است و در نتیجه کلمه توحید به این صورت معنی می‌شود «هیچ کس - که به ای نحو کان موجود شود - اله نیست و الله اله است».

منابع

- قرآن کریم.
- آخوند خراسانی، *کفایة الاصول*.
- ابن فارس، احمد بن فارس بن زکریا، *معجم مقاییس اللغة*.
- ابن هشام، عبدالله بن یوسف، *اوضح المسالك*.
- _____، *معنی اللیب*.
- اصفهانی، شیخ محمدحسین، *فصول الغرویه*.
- _____، *نهایة الدراية*.
- امام خمینی، سیدروح الله، *مناهج الوصول*.
- انصاری، شیخ مرتضی، *مطرح الانتظار*.
- بروجردی، محمدتقی، *نهایة الافکار* (تقریرات ضیاءالذین عراقی).
- تقوی اشتهاردی، حسین، *تنقیح الاصول* (تقریرات اباحت امام خمینی).
- حائری، شیخ عبدالکریم، *درر الفوائد*.
- حسینی روحانی، سید محمدصادق، *زبدة الاصول*.
- حکیم، سید محسن طباطبایی، *حقایق الاصول*.
- خمینی، سید مصطفی، *تحریرات فی الاصول*.
- خویی، ابوالقاسم موسوی، *محاضرات فی اصول الفقه*.
- _____، *اجود التقریرات* (تقریرات درس محمدحسین نائینی).
- سبحانی، جعفر، *تهذیب الاصول* (تقریرات اباحت امام خمینی).
- سبزواری، ملاهادی، *شرح منظومه*.
- سیبویه، ابوبشر عمر بن عثمان، *الکتاب*.
- سیوطی، جلال الدین، *البهجة المرضیه*.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*.

کلمه توحید از منظر اصولیین و امام خمینی ۲۶۳

- عبدالحمید، محمد محی الدین، *عدة السالك الى تحقيق اوضح المسالك*.
- عضدی، عبدالرحمن بن رکن الدین، *شرح مختصر الاصول*.
- فانی اصفهانی، سید علی، *آراء الاصول*.
- فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب، *قاموس المحيط*.
- کاظمی خراسانی، محمد علی، *فوائد الاصول* (تقریرات درس نائینی).
- مدرس یزدی، ملا عبدالله، *حاشیه ملاعبدالله علی التهذیب*.
- مروج شوشتری، محمد جعفر، *منتهی الدرايه*.
- مشکینی، ابوالحسن، *حاشیه کفایه*.
- مظفر، محمدرضا، *المنطق*.
- منتظری، حسینعلی، *نهایة الاصول* (تقریرات درس بروجردی).
- موسوی بجنوردی، سید میرزا حسن، *منتهی الاصول*.